



# برای ایران رجمشپادشاهسرخوانمشرو

padeshahi1339@gmail.com

A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163, 60570 Frankfurt, Germany



## همسویی "چپ" و ارتجاع اسلامی در بزنگاه های تاریخ

ایرج آذرنوش

چرا بخشی از نیروهای "چپ" ایرانی و غربی در صف نیروهای بنیادگرای اسلامی حامی حماس و در کنار پرچم رژیم تروریستی در خیابانها ظاهر می شوند؟ در سالها و بویژه در هفته های اخیر، صحنه هایی در خیابانهای اروپا و آمریکای شمالی دیده می شود که در نگاه نخست تناقض آمیز و حتی آزردهنده است. گروه هایی که خود را مخالف جمهوری اسلامی می دانند، در کنار کسانی ظاهر می شوند که آشکارا پرچم همان حکومت را در دست دارند. این همصفت شدن ظاهری، بویژه هنگامی که زیر عنوان مخالفت با جنگ صورت می گیرد، پرسش های جدی برمی انگیزد. چگونه کسانی که از سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام گریخته اند، اکنون در خیابانها در کنار هواداران همان حکومت قرار می گیرند؟ این پدیده را نمی توان با ساده سازی یا برجسته سازی توضیح داد؛ بلکه باید آن را در بستر خطاهای تحلیلی، ترس های تاریخی و بحران های هویتی بررسی کرد.

در میان بخشی از چپ غربی، نوعی نگاه ریشه دار وجود دارد که جهان را همچنان از دریچه تقابل میان قدرت های بزرگ می بیند. در این نگاه، هر نیرویی که با دولتهای غربی در تضاد باشد، بطور خودکار در جایگاه قربانی قرار می گیرد. این نگاه، که میراث دوران استعمار و جنگ سرد است، هنوز در ذهن برخی فعالان سیاسی زنده است. برای آنان، جمهوری اسلامی نه یک حکومت سرکوبگر، بلکه نمونه ای از مقاومت در برابر سلطه جهانی "امپریالیسم" تلقی می شود. از همین رو، هر تهدید علیه آن، نه واکنشی به رفتارهای حکومت، بلکه اقدامی از سوی قدرتهای بزرگ برای گسترش نفوذ خود تعبیر می شود. چنین تحلیلی، به نادیده گرفتن رنج مردم ایران و خاموش کردن

ادامه در برگ ۲

## "سازمان مجاهدین خلق" در تگنای الزام سیاسی

"سازمان مجاهدین خلق ایران" در تاریخ سیاسی معاصر ایران جایگاهی یگانه اما مناقشه برانگیز دارد؛ جریانی که از دل فضای "انقلابی" دهه های چهل و پنجاه و تأثیر گرفته از جریانهای چریکی و انقلابی کشورهای دیگر، بویژه انقلاب الجزایر، برخاست و در آغاز، خود را نماینده نسلی معرفی می کرد که میان آموزه های دینی، موج های عدالت خواهی جهانی و "مبارزه با استبداد" در جستجوی راهی برای تغییر بود. این سازمان در روایت رسمی خود، همواره بر "مبارزه با دیکتاتوری" و "آرمان آزادی" تأکید کرده و تلاش کرده است خود را بدیلی برای آینده ایران معرفی کند. اما فاصله میان این روایت رسمی خود ساخته و تجربه تاریخی مردم ایران، آنچنان عمیق است که امروز، پس از نزدیک به شصت سال فعالیت، این سازمان نه پایگاهی اجتماعی دارد و نه اعتباری سیاسی در میان ایرانیان.

برای فهم این گسست، باید به "انتخاب های تاریخی" سازمان نگاه کرد. یکی از مهم ترین این انتخاب ها، ورود به فاز مسلحانه پس از رویداد ننگین سال 57 بود؛ تصمیمی که نه تنها سازمان را از عرصه سیاسی باری دیگر به میدان خسوفت کشاند، بلکه زمینه ساز تمرکز قدرت در دست رهبری و شکل گیری ساختاری بسته، و فرمان محور شد. در همین دوران، "انقلاب ایدئولوژیک" سازمان شکل گرفت؛ پدیده ای که در روایت رسمی، "تحول فکری" و "ارتقای مبارزه" معرفی شد، اما در عمل، ساختاری عمیقاً کنترل گر و سکسیستی ایجاد کرد.

جداسازی های اجباری، طلاق های سازمانی، محدودیت های شدید بر روابط انسانی و کنترل روانی اعضا، نه تنها آزادی فردی را از میان برد، بلکه بسیاری از اعضا را دچار آسیب های روحی و روانی

ادامه در برگ ۲

## آیت الله بی بی سی؛

## رسانه استعمار پیر و صدای زنجر بردگی بر پای ملتها

رسانه ها در جهان معاصر، نه تنها ابزار انتقال خبر، بلکه سازندگان افکار عمومی و شکل دهندگان برداشت های جمعی اند. هر رسانه، حتی اگر بر استقلال حرفه ای تأکید کند، در نهایت در چارچوبی عمل می کند که از آن تأثیر می پذیرد؛ چارچوبی که شامل ساختارهای سیاسی، منافع ملی، سنت های نهادی و تاریخ روابط خارجی کشور میزبان آن رسانه است. از همین رو، تحلیل عملکرد رسانه های بزرگ جهانی بدون توجه به این بسترهای پنهان، تحلیلی ناقص خواهد بود.

در این میان، آیت الله بی بی سی جایگاهی ویژه دارد (صفت "آیت الله" به این مجموعه که نمایانگر روابط پنهانی ساختار سیاسی کشور انگلستان با کشورهای اسلامی بویژه جمهوری اسلامیت، از سوی میهن پرستان ایرانی به درستی به این رسانه استعمار پیر داده شده است). این رسانه، که خود را نهادی مستقل و حرفه ای معرفی می کند، در نگاه بسیاری از تحلیلگران، بویژه در حوزه سیاست خارجی، همسویی قابل توجهی با جهت گیری های دولت بریتانیا دارد. این همسویی الزاماً به معنای دستور مستقیم نیست؛ بلکه نتیجه دهه ها شکل گیری سنت های سازمانی، پیوندهای ساختاری با نهادهای حکومتی، و تجربه طولانی بریتانیا در بهره گیری از رسانه به عنوان ابزار سیاست خارجی است.

تاریخ آیت الله بی بی سی نشان می دهد که این رسانه در دوره های مختلف، از جنگ جهانی دوم تا دوران جنگ سرد و سپس تحولات خاورمیانه، نقشی فراتر از یک نهاد خبری صرف ایفا کرده است. در

ادامه در برگ ۳

## دولت مصدق و درسهای تاریخی حاصل از آن

بحث درباره امکان برگزاری انتخابات آزاد در ساختارهای سیاسی بسته، تنها یک پرسش نظری نیست؛ بلکه تجربه بسیاری از جوامع نشان داده است که انتخابات آزاد نه یک رویداد تصادفی، بلکه محصول یک بستر اجتماعی و سیاسی حاضر و آماده است. انتخاباتی که در غیاب رسانه های مستقل، نهادهای مدنی آزاد، اتحادیه های مستقل و فضای امن برای بیان و سازمان یابی برگزار شود، مانند آنچه در جمهوری اسلامی روی می دهد، تنها شکلی از مشروعیت سازی حکومتی است و نه سازوکاری برای انتقال قدرت. از همین دیدگاه، بررسی تجربه ایران در دوران دولت مصدق اهمیت ویژه ای دارد، زیرا این تجربه نشان می دهد علیرغم ادعاهای مبنی بر فقدان نهادهای مدنی و یا فضای باز سیاسی در آن دوران، هم نهادهای مدنی فعال بودند، هم احزاب سیاسی به رقابت می پرداختند و هم فضای باز سیاسی وجود داشت، که اگر نمی داشت آنگاه این پرسش پیش می آید که پس چگونه می توان از "انتخاب دمکراتیک دولت مصدق" در روند یک "انتخاب آزاد" سخن گفت؟

اگر به ادبیات سیاسی نیروهای چپ آن دوره، بنگریم و یا به نوشته های آگاهانی که درباره سالهای به قدرت رسیدن مصدق و پس از آن نوشته اند نگاهی بیافکنیم درمی یابیم که همگی اذعان دارند که: "با وجود محدودیت ها، ادامه در برگ ۴"

## "ما زنده به آنیم که آرام نگیریم"

## به پیشواز نوروز؛

## آتشدان فروزنده بینش ایرانی برویم

نوروز تنها یک جشن کهن نیست، تنها یادگار روزگاران دور یا آیینی برای شادمانی در آغاز بهار هم نیست. نوروز، پیش از هر چیز، زبان یک جهان بینی است؛ جهان بینی ای که هزاران سال بر پهنه این فلات کهن چراغ راه ایرانیان بوده و آنان را در فراز و نشیب تاریخ، از دل تاریکی ها به سوی روشنایی رهنمون شده است.

سالی که پشت سر گذاشتیم، سالی بود آکنده از اندوه، سرکوب، و جانهای جوانانی که در راه آزادی و کرامت انسانی پرکشیدند. همین مسئله موجب شد تا پرسش هایی درباره چرایی برگزاری نوروز دوباره سر برآورد. برخی از سر دلسوزی و برخی از سر خستگی می پرسند که آیا در چنین روزگاری باید جشن گرفت؟ اما نوروز، جشن بی دردی و غفلت نیست؛ نوروز، آیین

برخاستن است.

نوروز را نمی توان تنها با معیارهای جشن های معمول سنجید. نه به سبب آنکه مذهبی نیست، نه به خاطر اینکه

ادامه در برگ ۳

هر آنچه که در این فراخوان چاپ می شود، دیدگاههای شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابد هیچ مسئولیتی متوجه شهرداری میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریانهای سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

#### ”سازمان مجاهدین خلق“ ... ادامه از برگ ۱

کرد. این تجربه‌ها در شهادت‌های جادشگان، گزارش‌های مستقل و روایت‌های متعدد بازتاب یافته است. اگر چنین ساختاری روزی قدرت سیاسی می‌یافت و می‌کوشید این الگو را به جامعه تعمیم دهد، پیامدهای آن برای مردم ایران



مسعود رجوی و موسی خیابانی در دیدار با خمینی جلاده پس از رویداد ننگین سال ۵۷

دهشتیار می‌بود؛ جامعه‌ای با کنترل ایدئولوژیک، سرکوب روابط انسانی و اطاعت مطلق از رهبری، چیزی جز یک نظام تمامیت‌خواه مانند برادر خوانده بزرگترش جمهوری اسلامی تازه ای نمی‌ساخت. اما شاید مهم‌ترین نقطه گسست میان این سازمان و مردم ایران، همکاری رسمی آن با ارتش صدام حسین در دوران جنگ ایران و عراق بود. سازمان در روایت خود، این همکاری را ”اتلافی تاکتیکی“ برای سرنگونی حکومت ایران معرفی می‌کند، اما در حافظه جمعی ایرانیان، این اقدام به درستی به‌عنوان خیانتی آشکار ثبت شده است. در زمانی که شهرهای ایران زیر بمباران بود و هزاران غیرنظامی قربانی می‌شدند، قرار گرفتن در کنار ارتشی که به کشور حمله کرده بود، مرزی اخلاقی را شکست که هیچ توجیه سیاسی نمی‌تواند آن را ترمیم کند. این انتخاب، بیش از هر چیز نشان داد که برای رهبری سازمان، **قدرت‌طلبی بر هر ارزش دیگری مقدم است.**

با سقوط صدام حسین، ”سازمان مجاهدین“ وارد مرحله‌ای تازه شد. خلع سلاح، محدودیت‌های شدید در اردوگاه اشرف، انتقال به کمپ لیبرتی و سپس آلبانی، سازمان را از یک نیروی نظامی فعال به مجموعه‌ای سیاسی-تبلیغاتی تبدیل کرد. در این دوران، سازمان کوشید با فعالیت‌های رسانه‌ای و لابی‌گری، چهره‌ای تازه از خود ارائه دهد، اما گزارش‌های متعدد از کنترل شدید بر اعضا، محدودیت‌های داخلی و دشواری خروج از سازمان، تصویری فرقه‌وار از ساختار درونی آن را تقویت کرد. این گزارش‌ها، که از سوی پژوهشگران مستقل، نهادهای حقوق بشری و جادشگان منتشر شده، نشان می‌دهد که ساختار کنترل‌گر سازمان نه یک پدیده تاریخی، بلکه **واقعیتی پایدار است.**

با وجود این تاریخ سنگین، سازمان همچنان خود را بدیلی برای آینده ایران معرفی می‌کند. نمونه بارز این گسست از واقعیت، معرفی ”رئیس جمهور منتخب“ بدون هیچ انتخاباتی بود؛ عنوانی که بیش از سی سال پیش ساخته شد و امروز همان فرد، پس از دهه‌ها



ادعای ریاست جمهوری، ناگهان به فکر تشکیل دولت موقت افتاده است. این چرخش عجیب، نه نشانه انعطاف سیاسی، بلکه نشانه نوعی آلزایمر سیاسی است؛ فراموشی گذشته خودساخته، ناتوانی در پذیرش شکست تاریخی و تلاش برای بازتعریف موقعیت در جهانی که دیگر هیچ اعتنایی به این سازمان ندارد.

در نهایت، فاصله عمیق میان ”سازمان مجاهدین خلق“ و مردم ایران، نتیجه مجموعه‌ای از انتخاب‌های اشتباه، ساختار ایدئولوژیک بسته، رفتارهای فرصت‌طلبانه و ناتوانی در درک تحولات جامعه ایران است. این سازمان نه در گذشته توانست نماینده مردم ایران باشد و نه امروز می‌تواند نقشی در آینده کشور ایفا کند. حافظه جمعی ایرانیان نسبت به آن روشن و قطعی است: **جریانی که در بزنگاه‌ها کنار مردم نایستاد، از جامعه جدا شد و امروز نیز در تبعید، در جهانی خیالی برای خود نقش‌هایی می‌نویسد که هیچ نسبتی با واقعیت ندارد.**

#### همسویی چپ با ارتجاع اسلامی ... ادامه از برگ ۱

صدای قربانیان منجر می‌شود. در نتیجه، شعار مخالفت با جنگ، به سپری برای رژیم بدل می‌شود که خود بارها جنگ را به بیرون از مرزهایش صادر کرده است.

در سوی دیگر، بخشی از چپ ایرانی مهاجر نیز گرفتار نوعی سردرگمی سیاسی است. این گروه، که بسیاری از آنان تجربه مستقیم سرکوب را با خود حمل می‌کنند، از جنگ و فروپاشی هراس دارند. خاطره عراق، سوریه و لیبی در ذهن آنان همچون سایه‌های سنگین حضور دارد. آنان می‌ترسند که هرگونه فشار بر حکومت، بهانه‌ای برای مداخله خارجی شود و کشور را به ورطه نابودی بکشاند. از همین رو، مخالفت با جنگ را به سکوت در برابر حکومت پیوند می‌زنند. این پیوند، در عمل به همگامی با نیروهایی می‌انجامد که نه دغدغه صلح دارند و نه آزادی، بلکه تنها به دنبال تثبیت قدرت خود هستند. این گروه همچنین با دشواری دیگری روبروست: ناتوانی در تفکیک میان مخالفت با جنگ و مخالفت با استبداد. آنان گمان می‌کنند که هر انتقاد از حکومت، بهانه‌ای برای تشدید تنش‌ها فراهم می‌کند. از همین رو، به جای آنکه صدای مردم ایران باشند، به نوعی بی‌طرفی ظاهری پناه می‌برند. اما این بی‌طرفی در خیابان، به هم‌صفت شدن با کسانی می‌انجامد که آشکارا از حکومت دفاع می‌کنند. این وضعیت، نه تنها پیام سیاسی را مخدوش می‌کند، بلکه به **مشروعیت‌بخشی روایت نادرستی کمک می‌کند** که حکومت سالهاست می‌کوشد آن را جا بیندازد: اینکه مردم



ایران و جهان در برابر تهدیدهای خارجی پشت حکومت ایستاده‌اند.

در کنار این عوامل، بحران هویت سیاسی نیز نقش مهمی دارد. بخشی از چپ ایرانی هنوز نتوانسته با این واقعیت کنار بیاید که جمهوری اسلامی نه نیرویی ضد سلطه، بلکه حکومتی ایدئولوژیک، سرکوبگر و مبتنی بر اقتصاد رانتی است. این گروه در گذشته‌های دور مانده‌اند؛ گذشته‌های که در آن هر نیروی مخالف غرب، بطور خودکار در جبهه عدالت‌خواهی قرار می‌گرفت. اما جهان امروز

دیگر با آن الگوهای ساده و نادرست قابل فهم نیست. **حکومت‌هایی که خود مردمشان را سرکوب می‌کنند، نمی‌توانند مدعی آزادیخواهی در برابر قدرتهای جهانی باشند.**

پیامد این خطاهای تحلیلی بسیار فراتر از یک هم‌صفت شدن خیابانی است. هنگامی که مخالفان حکومت در کنار هواداران آن ظاهر می‌شوند، روایت حکومت تقویت می‌شود. حکومت می‌تواند ادعا کند که حتی منتقدانش نیز در برابر تهدیدهای خارجی از آن حمایت می‌کنند. این وضعیت، صدای واقعی مردم ایران را که خواهان آزادی، عدالت و کرامت انسانی‌اند، کمرنگ می‌کند. همچنین به نیروهای سرکوبگر این امکان را می‌دهد که با اعتماد به نفس بیشتری به سرکوب ادامه دهند، زیرا می‌بینند که در خارج از کشور نیز کسانی هستند که ابلهانه روایت آنان را باز تولید می‌کنند.

در نهایت، می‌توان گفت که این هم‌صفت شدن نه از همفکری، بلکه از همزمانی دو خطای بزرگ ناشی می‌شود: یکی در تحلیل بخشی از چپ غربی که هنوز جهان را با معیارهای نادرست نیم‌قرن پیش می‌سنجد، و دیگری در میان بخشی از چپ ایرانی که ترس از جنگ را جایگزین تحلیل از ماهیت حکومت کرده است. نتیجه این دو خطا، کوشش جهت خاموش کردن صدای مردم ایران و تقویت روایتی است که حکومت سالهاست برای بقای خود به آن نیاز دارد. **مخالفت با این جنگ، با توجه به واقعیت‌های جامعه ایران، به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به همان حکومتی بدل شده است که خود عامل اصلی خشونت، بی‌ثباتی، سرکوب و آغاز همین جنگ است.**

آیت الله بی بی سی ... ادامه از برگ ۱

بسیاری از این دوره‌ها، بی‌بی‌سی به‌عنوان بازوی نرم سیاست خارجی بریتانیا عمل کرده و با استفاده از تکنیک‌های نوین ارتباطی، روان‌شناسی اجتماعی و روایت‌سازی، توانسته است پیام‌های مورد نظر را در قالبی



قابل قبول و حتی جذاب به مخاطبان منتقل کند.

به باور انجمن ما، این الگو در قبال ایران نیز در مقاطع حساس میهن ما - رویدادهای سال ۱۳۳۲، شکلهی و ساختن افکار عمومی که منتهی به رویداد ننگین سال ۵۷ شد - تکرار شده است. از نگاه ما، سیاست رسمی بریتانیا در قبال ایران کنونی، حفظ وضع موجود و جلوگیری از تغییرات بنیادین علیه جمهوری ننگین اسلامیت؛ تغییری که بخش بزرگی از مردم ایران آنرا لازمه رهایی از ساختار سیاسی کنونی می‌دانند. در این چارچوب، رسانه‌هایی مانند بی‌بی‌سی با **پرجسته‌سازی خطر تجزیه، تقویت صداهای کثرت یا بی‌پشتوانه، و ایجاد چندصدایی مصنوعی در میان مخالفان حکومت**، به باز تولید همین سیاست کمک می‌کنند.

واکوی انجمن ما بر این باور استوار است که بی‌بی‌سی، با انتخاب گزینشی مهمانان، بزرگنمایی جریانهای فاقد پایگاه اجتماعی، و طرح روایت‌هایی که با حساسیتهای تاریخی ایرانیان بازی می‌کند، می‌کوشد فضای سیاسی ایران را به‌گونه‌ای تصویر کند که با سیاست بازدارندگی بریتانیا همخوان باشد. در این روایت، رسانه‌ای که ادعای بی‌طرفی دارد، در عمل به باز تولید همان سیاستی می‌پردازد که دولت بریتانیا در عرصه بین‌المللی دنبال می‌کند.

با این حال، ما این را نشانه ضعف جامعه ایران نمی‌دانیم. بر عکس، بر این باوریم که جامعه ایران امروز، با تجربه‌ای طولانی از بحران‌ها، انقلاب‌ها و آزمون‌های تاریخی، به سطحی از آگاهی رسیده است که می‌تواند روایت‌های رسانه‌ای را از واقعیت اجتماعی تفکیک کند. ملت ایران با مشاهده طیف گسترده‌ای از گروه‌های بی‌پشتوانه، جریان‌های تجزیه‌طلب، و آلترناتیوهای فاقد مشروعیت و وجهه اجتماعی، به انتخابی آگاهانه رسیده‌اند؛ با اعتماد به رهبر انقلاب ملی، شاهزاده رضا پهلوی و با گرد آمدن زیر پرچم ملی شیر و خورشید، برآند تا از تمامیت سرزمینی و آینده کشور خود پاسداری کنند.

رسانه‌هایی که می‌کوشند مسیر دیگری را القا کنند، در نهایت با واقعیت اجتماعی ایران روبرو خواهند شد؛ واقعیتی که به باور ما، اینبار سخت‌تر از آن است که بتوان با روایت‌سازی آن را منحرف کرد. آگاهی جمعی ایرانیان، تجربه تاریخی آنان، و خواست مشترک برای حفظ یکپارچگی سرزمینی، سد محکمی در برابر هرگونه روایت‌سازی بیرونی است. در پایان، تأکید می‌کنیم که راهنمای اصلی ملی‌گرایان ایرانی نه رسانه‌های خارجی، بلکه رهبری جنبش ملی و خواست مردم ایران است. آینده ایران را نه تحلیل‌های بیرونی، بلکه اراده جمعی ایرانیان رقم خواهد زد؛ اراده‌ای که در سالهای اخیر با برگزاری تظاهرات و گرد هم آیی‌های ملیونی چه در داخل و چه در خارج از ایران، روشن‌تر و مصمم‌تر از همیشه خود را نشان داده است. رسانه‌هایی که می‌کوشند مسیر دیگری را ترسیم کنند، دیر یا زود با سنگ سخت و واقعیت اجتماعی ایران روبرو خواهند شد.

ما زنده به آنیم که آرام ... ادامه از برگ ۱

به زادروز یا هجرت کسی گره نخورده، و نه حتی به دلیل پیام‌های صلح‌جویانه و طبیعت‌گرایانه‌اش. نوروز، بیش از هر چیز، تجلی یک بینش فلسفی است؛ بینشی برخاسته از اندیشه‌های آشور زرتشت که جهان را میدان نبرد نیروهای نیکی و بدی می‌دید. جهانی که در آن، سکون و تسلیم جایی ندارد و سرانجام کار، پیروزی روشنی بر تاریکی است.

نوروز، نماد همین امید است؛ امیدی که نه بر ثروت‌اندوزی استوار است، نه بر جنگ‌طلبی، و نه بر جهل و فقر دیگران. در این بینش، خوشبختی فرد در گرو خوشبختی دیگران است و رستگاری جامعه در گرو پیروزی نیروهای سپید بر اهریمنان زمان.



در طول هزاران سال، هرگاه نیروهای تاریک‌اندیش کوشیدند نوروز را از ایرانیان بگیرند، مردم این سرزمین با پافشاری بر آیین‌های خود، از دل خاکستر زمان برخاستند.

در چهارده قرن گذشته، و بویژه در دوران جمهوری سپاه اسلامی، تلاش برای زدودن نوروز از حافظه جمعی ایرانیان بارها به بهانه‌های گوناگون تکرار شد. اما هر بار، این آتشدان فروزنده روشن ماند؛ چرا که نوروز تنها یک آیین نیست، بلکه یادآور این حقیقت است که ایرانیان هرگز در برابر ضحاکیان زمان سر فرود نیاورده و نخواهند آورد.



سال گذشته، سال آرش‌های بی‌شماری بود که جان خویش را در تیر کردند تا مرزهای شرافت و انسانیت را نگاه دارند. سال نیکاه، رهنوردها، محسن‌ها، مهساها و هزاران نامی که هر کدام ستونی از روشنی‌اند.

آری، گشته ندادیم که در برابر آتشدان تاریخ زانوی غم در بغل بگیریم و از کنار نوروز خاموش بگذریم.

نوروز امسال، نه یک جشن معمولی، نه یک "عید" همچون دیگر اعیاد، و نه یک مناسبت تقویمی است.

**نوروز امسال، جشن هم‌پیمانی آرش‌های زمان است؛ جشن پاسداشت خون یاران؛ جشن پایداری در نبرد نور و تاریکی.**

**نوروز امسال، لحظه‌ای است که در برابر جان‌باختگان سوگند می‌خوریم که تا فروپاشی دشمن خونریز، دمی آرام نگیریم.**

نوروز، تنها پیام‌آور نو شدن طبیعت نیست؛ پیام‌آور نو شدن اراده انسان است. نوروز یادآور این حقیقت است که تاریکی حتی اگر هزارساله هم باشد در برابر یک شعله بیدار دوام نمی‌آورد. نوروز، آتشدان فروزنده هویت ایرانی است؛ آتشدانی که باید پاس داشته شود تا راه آینده را روشن نگاه دارد. و امروز، بیش از هر زمان دیگر، ما وارثان همان بینشیم؛ بینشی که می‌گوید: **"روشنایی سرانجام پیروز است، اگر ما ایستاده بمانیم."**



**اینست شعار ملی؛ شاه، خرد، آزادی! جاوید شاه، پاینده ایران**

#### دولت مصدق و ... ادامه از برگ ۱

و فشارهای سیاسی، جامعه از حداقلی از آزادی‌های مدنی برخوردار بود". اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری فعالیت می‌کردند، احزاب سیاسی حضور داشتند، مطبوعات متنوع بودند و حتی حزب توده، با وجود حساسیت‌های امنیتی، در سراسر کشور فعالیت می‌کرد و نمایندگانی در مجلس داشت. این وضعیت را نمی‌توان با ساختارهای کاملاً بسته و اقتدارگرایانه مقایسه کرد؛ زیرا در چنین ساختارهایی امکان شکل‌گیری رقابت سیاسی واقعی وجود ندارد. دولت مصدق نیز



دقیقاً در چنین فضایی به قدرت رسید؛ فضایی که اگرچه به نگر برخی‌ها "کامل و بی‌نقص نبود"، اما امکان رقابت، سازمان‌یابی و مشارکت سیاسی را فراهم می‌کرد (توجه داشته باشید که داریم از فضای سیاسی ۷۰ سال پیش سخن می‌گوییم).

مصدق با برنامه‌ای مشخص و علنی وارد عرصه انتخابات شد. برنامه او بر ملی کردن صنعت نفت، اصلاحات اقتصادی و محدود کردن قدرت دربار در چارچوب قانون اساسی مشروطه استوار بود. هیچ سند معتبری نشان نمی‌دهد که جبهه ملی در آن زمان قصد براندازی نظام پادشاهی را داشته باشد. خوب به این نکته توجه کنید: "هیچ سند معتبری نشان نمی‌دهد که جبهه ملی در آن زمان قصد براندازی نظام پادشاهی را داشته باشد". مردم نیز به همین برنامه‌ای که "قصد براندازی نظام پادشاهی را نداشته است" رأی دادند؛ برنامه‌ای که در چهارچوب قانون اساسی تعریف شده بود و نه بیرون از آن. بنابراین، دولت مصدق را باید محصول یک روند قانونی و انتخاباتی ای دانست که در بستر فضای باز سیاسی موجود شکل گرفت.

اما هنگامی که مصدق به قدرت رسید، مسیر سیاسی کشور به تدریج به سوی تنش و قطعی‌سازی پیش رفت. این نکته اصلی استدلال این نوشته است و از نظر تاریخی نیز قابل بررسی است. مصدق به عنوان رئیس دولت در عمل سیاست‌هایی را در پیش گرفت که به تضعیف همان نهادهای مدنی و سیاسی ای انجامید که زمینه قدرت‌گیری او را فراهم کرده بودند. اختلاف با مجلس، تشدید درگیری‌های خیابانی، اتکا به بسیج‌های خیابانی، و گسترش فضای بی‌اعتمادی میان نیروهای سیاسی، همگی به فرسایش ساختار سیاسی انجامید. در این میان، فعالیت‌های خیابانی حزب توده و چپ رویه‌های گسترده آن حزب، بویژه تمایلات سیاسی اش بیش از آنکه معطوف به منافع ملی ایرانیان باشد، دل در گرو منافع شوروی داشت؛ نیز به نگرانی بخش‌هایی از جامعه و نهادهای قدرت دامن زد و فضای سیاسی کشور را ملتهب‌تر کرد. در چنین شرایطی، نمی‌توان و نباید تنها یک سوی ماجرا (دربار) را مسئول دانست.

هیچ ظنایی تنها یک سر ندارد؛ مصدق با وجود محبوبیت نسبی و مشروعیت انتخاباتی، در مدیریت بحران‌های سیاسی و اقتصادی با چالش‌هایی روبرو شد و برخی تصمیم‌های او به تشدید تنش‌ها انجامید. از سوی دیگر، نمی‌توان نیروهای اجتماعی دیگری که اتفاقاً در مخالفت با تصمیم‌های دولت مصدق، با یکدیگر اتفاق نظر داشتند را از معادلات سیاسی-اجتماعی که نقش بازی می‌کردند را حذف نمود. کودتای مرداد ماه بدون شک دخالت خارجی داشت، اما بدون شکاف‌های داخلی، بی‌اعتمادی اجتماعی، فرسایش نهادهای مدنی و کودتای خزنده علیه دربار نمی‌توانست به نتیجه برسد. پادشاه به سهم خود برای کاهش شکاف‌ها و برطرف سازی بی‌اعتمادی و پیشگیری هر چه بیشتر فرسایش نهادهای مدنی، به خارج می‌رود. عدم مقابله با "کودتا" و همراهی بخش گسترده‌ای از جامعه با بازگشت پادشاه، نشان می‌دهد که مردم، با وجود حمایت از ملی شدن نفت که یک خواست عمومی‌ای بود که حتی دربار، ارتش و نیروهای سنتی جامعه نیز با آن موافق بودند، از بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی نگران بودند و عملاً با به خیابان آمدنشان به قصد همراهی با "کودتا" به ساختاری که آن را آشنا تر و قابل پیش‌بینی‌تر می‌دانستند تمایل نشان دادند.



پیش‌بینی‌تر می‌دانستند تمایل نشان دادند. درس اصلی این تجربه روشن است. هیچ تحول سیاسی پایداری بدون وجود نهادهای مدنی مستقل و ریشه‌دار امکان‌پذیر نیست. انتخابات آزاد تنها زمانی معنا دارد که رسانه‌های آزاد،

اتحادیه‌های مستقل، احزاب واقعی و فضای امن برای بیان و سازمان‌یابی وجود داشته باشد. تجربه دولت مصدق نشان داد که این فضای سیاسی باز، نهادهای مدنی و ساختار سیاسی ای که به قواعد دمکراتیک وفادار باشد، در جامعه وجود داشت؛ که اگر نمی‌داشت اصل دولت مصدقی روی کار نمی‌آمد. آسیب‌پذیری دولت مصدق از آنجا آغاز شد که به جای تعمیق و گسترش همین نهادهای مدنی، کوشید با روش "کودتای خزنده" پادشاه را ناچار به ترک کشور کند تا زمینه را برای برچیدن ساختاری آماده کند که ملت برای این منظور به مصدق رای نداده

بودند. این تجربه همچنین نشان می‌دهد که تحلیل تاریخی نباید به دوگانه‌های ساده‌انگارانه فروکاسته شود. نه مصدق سراسر نیک بود و نه مخالفان او سراسر بد. تاریخ، عرصه پیچیدگی‌ها، همکاری‌ها و انعطاف‌پذیری نیروهای گوناگون است و تنها با درک این پیچیدگی‌هاست که می‌توان از گذشته درس گرفت.

در نهایت، آنچه از این تجربه برمی‌آید این است که بدون وجود نهادهای مدنی مستقل، بدون فضای سیاسی باز و بدون فرهنگ گفتگو و سازوکارهای حل مسالمت‌آمیز اختلافات، هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند به سوی رشد، رفاه و ثبات پایدار حرکت کند. درس‌گیری از تاریخ معاصر ایران، نه برای بازتولید داورهای سیاسی، بلکه برای فهم ضرورت وجودی نهادهای مدنی و نقش آنها در تضمین آینده‌ای بهتر برای هر جامعه‌ای اهمیت دارد.

@padeshahi.khahan.pishroi

@padeshahi.khahan.pishro

@padeshahip

www.9aban.com

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!

تغییر نشانی ای میل انجمن:

هم میهنان گرامی و آزادیخواه؛ بنا به دلایلی فنی، ای میل همیشگی انجمن از دسترس خارج شده است؛ خواهشمندیم به نشانی ای میل جدید انجمن با ما تماس بگیرید.

padeshahi1339@gmail.com



برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران! در بازپخش این فراخوان بکوشید!

پیروز باد انقلاب ملی شیر و خورشید ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!